

تاریخ ۲۱/۱۱/۲۰۰۸

سید هاشم سدید

انتظار بیش از حد از اوباما

تا جایی که از مقالات نوشته شده در برخی از سایت های افغانی نتیجه گیری شده است تعداد زیادی از نویسندگان این مقالات چنان فکر میکنند که اوباما که به ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا رسیده، می تواند، بعد از این که به کار شروع نمود، هر کاری را که خواسته باشد، در امریکا و در جهان، انجام دهد.

دلیل این خوشباوری شاید همان شعاری باشد که اوباما آن را در دوران مبارزات انتخاباتی اش بمنزله "پرچم مبارزاتی" خویش انتخاب نموده و به کار میبرد. این شعار سحر آمیز و افسون کننده تنها یک کلمه و آن هم عبارت بود از: "تغییر".

اوباما شعار "تغییر" را در حالی به مثابه شعار محوری مبارزات انتخاباتی برای رسیدن به کرسی ریاست جمهوری امریکا انتخاب نمود، که بسیاری از مردم امریکا از سیاست های جنگ افروزانه، خطرناک و ماجراجویانه بوش بستوه آمده بودند. جان سیاهانی که در طول تاریخ موجودیت شان در این کشور از حقوق برابر بی بهره بودند، بلب رسیده بود و سایر اقشار پائینی جامعه در رنج بی کاری و بی‌نوایی به سر میبردند، و در آتش ترس از آینده مبهم و موهوم میسوختند.

از یکطرف بی اعتباری جمهوری خواهان در داخل کشور و از طرف دیگر بی آبرو شدن آنها در اثر شکست ها و ناکامی های شان در سیاست های نظامی - اقتصادی اینکشور طی هشت سال گذشته، بخصوص، سبب شد که مردم به جای دادن رأی به کاندیدای جمهوری خواهان، رأی شان را به اوبامای بقول ماه نامه لوموند دیپلوماتیک: " آدم خوش شانس " بدهند.

ناگفته پداسست که تغییراتی به وجود خواهد آمد، اما در چه حد و اندازه و در کدام بخش ها و چگونه، همانگونه که قبلاً نوشته ام، باید منتظرماند و دید.

دموکرات ها ظاهراً نرم خوتر به نظر می رسند، ولی آن جا که پای منافع و امنیت کشور و موضوع سرمایه در میان باشد، تفاوتی چندانی با رفقای جمهوری خواه شان ندارند.

تعیین استراتژی ملی امریکا که حاوی تمام استراتژی های دیگر آنکشور، مانند استراتژی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و نظامی و فرهنگی و ... میباشد از جانب گردانندگان این احزاب یعنی یکی از دو جناح سرمایه در آن کشور، صورت میگیرد

در رابطه با سیاست های کلان کشور، هر دو حزب دارای استراتژی مشابه هستند. رؤسای جمهور امریکا تابع همین استراتژی (استراتژی ملی امریکا) هستند.

اوباما انتخابی است از درون یک جمعی متشکل و بهم پیوسته که وی را برای اجرای دستورات و سیاست ها و استراتژی های خویش، که در کل فرقی با سیاستها و استراتژی های دولت های پیشین این کشور ندارد، به عمل آمده است.

درست است که اوباما سپاه و از پدر کینائی و مادر امریکائی به دنیا آمده است و در میان سپاهان و اقشار پائینی جامعه رفت و آمد داشته و با آنها و درد ها و نیاز های آنها آشنائی دارد و شاید هم به آنها تعلق خاطر و دلبستگی داشته باشد، ولی امریکا جایی نیست که در قضایای مهم تنها یک انسان تصمیم بگیرد. اوباما نیز این واقعیت را به خوبی میداند.

در امریکا، مانند همه کشورهای سرمایه داری، آنکه حرف آخر را میزند سرمایه و صاحب سرمایه است. حرفی که در نهایت به سود سرمایه و سرمایه دار است. دولت ها در این کشورها تنها مجری دستور هستند.

اگر چنین نمیبود، امروز چهل و هفت - به قولی پنجاه - میلیون انسان فاقد بیمه صحتی در این کشور وجود نمی داشت. مگر این پنجاه میلیون انسان فاقد بیمه صحتی به چه امید در طول ده ها سال به نامزد های انتخابات ریاست جمهوری آن کشور، هر بار و تا امروز، رأی داده اند؟

اگر چنین نمیبود، تا حال بیکار و بیکاری در اینکشور وجود نمیداشت. مگر این شش در صد بیکار در امریکا، با چه امیدی به پای صندوق های رأی دهی می روند و به چه امیدی رأی شان را به این صندوق های رأی میریزند؟

کم و بیش چهل میلیون انسان در امریکا، بر اساس برخی از منابع، زیر خط فقر زندگی میکنند. درست بخاطر ندارم، ولی کسانی که در آمد کمتر از حدود ۷۵۰ یا ۷۷۰ دالر در ماه داشته باشند، در جمله افرادی حساب میکنند که زیر خط فقر زندگی میکنند.

اگر چنین نمیبود، با آن امکاناتی که امریکا دارد، باید امروز همه این افراد بالای این خط زندگی مینمودند، نه زیر این خط. این چهل میلیون انسان بدبخت و خوش باور بالاخره باید به یک امیدی هر چهار سال به پای صندوق رأی بروند؟

و میلیونها انسان دیگری که به میزان اقتصاد آنکشور زندگی نورمال ندارند، به چه امیدی به پای صندوق های رأی دهی میروند و به چه امیدی رئیس جمهور آینده شان را انتخاب می کنند؟ میلیونها انسانی که هر چهارسال یکبار برای پاک کردن چهره سیاه دیموکراسی امریکائی از آنها به عنوان یک روی پاک استفاده میشود و دو باره به زباله دانی انداخته میشوند؛ تا چهار سال دیگر.

به سبب بحران مالی موجود - فقط یک مثال از جمله ده ها هزار مسئله و موضوع - یکی از شرکت ها ۳۹۰۰ نفر از مستخدمین (کارگر نوشته نمی کنم که بوی چپ می دهد) خویشرا از کار سبک دوش نمود. چرا؟! چون شرکت به خاطر بحران مالی متضرر شده بود. ۳۹۰۰ انسانی که فقط معاش ماهوار شان وسیله زنده ماندن آنها میباشد، از کار بر کنار میشوند، ولی رؤسا و منیجر های شرکت کماکان با همان معاش های چند صد هزار دالری یا معاش های میلیون دالری خویش، باوجود بحران مالی و مشکلات شرکت به کار های شان ادامه می دهند؛ بدون این که حاضر شوند که یک پول هم از معاش شان کاسته شود.

اوباما های سیاه و سپید، در همه کشورهای سرمایه داری، در امریکا و اروپا و اسیا و ...، از جمله در کشور ما افغانستان، می توانند منشأ تغییر شوند، ولی تنها منشأ تغییر به سود سرمایه ها و سرمایه دار ها و نه به سود مردم.

در امریکا تنها دو حزب تصمیم میگیرند و این دو حزب نیز آنگونه که باید باشند، نماینده مردم کم در آمد و نماینده اقلتر پائینی جامعه نیستند و نه خواسته های مردمان بینوا و نیازمند را این دو حزب در نظر میگیرند.

مردم به معنی توده ها، نه توانسته اند تا کنون نماینده های خود شان را، نمایندگانی را که واقعا به انسان بیاندیشند، نمایندگانی را که واقعا به صلح جهانی بیاندیشند، نمایندگانی را که به آینده بشریت و به آینده زمین و فضائی که بشر در آن زندگی میکند و از آب و هوا و سنگ و چوب و خاک و ریگ آن استفاده می کند، می اندیشند، پیدا کنند. سیستم مسلط و پیچیده سیاسی و سیستم جهانی مالی اینکشور چنان مردم را مصروف زندگی نموده که اصلاً مردم نمی دانند که چه کنند و با کدام شیوه و از کدام راه خود را از چنگ سرمایه و سرمایه داری لجام گسیخته نجات دهند.

تغییرات در این کشور، رفتن بوش و آمدن اوباما، تنها یک تاکتیک است از یک استراتژی کهنه و پخته و تغییر ناپذیر. اوباما وعده نموده که بعد از پیروزی در انتخابات، عساکر امریکائی را از عراق بیرون خواهد نمود. او میخواهد " خدا کشته را به قربانی حساب کند. "

اوضاع عراق رو به بهبودی است. اداره بیشتر از دو سوم شهرها و مناطق این کشور به دولت بومی ودست نشانده امریکا، که به نمایندگی امریکا حافظ منافع آن کشور می باشد، سپرده شده است؛ بنابراین بودن نظامیان امریکائی در عراق و مصرف میلیارد ها دالر امریست غیر ضروری.

امریکا در عراق به مقاصد خود رسیده است. اگر کاری باقی مانده که باید انجام گیرد، آن جا هم امریکا قید و شرطی را قبل از بر آمدن خواهد گذاشت تا آنکار نیز مطابق خواسته و میل امریکا انجام به پذیرد. از جانبی اگرچنین تصمیمی گرفته شود، معلوم نیست که در کدام زمانی در دوران حکومت چهار ساله اوباما نظامیان امریکائی، و در چه مدتی از عراق بیرون خواهند رفت.

در مورد افغانستان و خروج نیرو های مسلح امریکائی از این کشور فکر نمی کنم اوباما، اگر مجبور نشود، با اشتیاق خاطر تن به این کار بدهد. افغانستان از سه جهت برای امریکا مهم است.

۱) جانیکه امریکا و در کل غرب از آنجا و آن منطقه تهدید میشود.

۲) با بازسازی و نوسازی افغانستان، با پیروی از مدل بازسازی آلمان و جاپان بعد از جنگ جهانی دوم، میخواهد جهان سوم و رو به رشد را بسوی خودجلب نموده و هژمونی خویش را درجهان از اینراه عملی کند. منافع ملی کشورها در عصر حاضر تنها از طریق استراتژی های نظامی بدست نیاید. امروز کشور های بزرگ و متمول برای دست یافتن به منافع و استراتژی ملی خویش ابزار های غیر از جنگ را - مثلاً ابزار های اقتصادی را - نیز به کار میبرند.

۳) افغانستان به عنوان پایگاه امریکا در منطقه و برای تأمین منافع امنیتی امریکا یکی از مناسب ترین مناطق است. او میخواهد برای اینکه آماده حمله از چپوتی تا افغانستان برای حفظ منافع امریکا باشد، ارتشی را بوجود آورد - ارتش قرن بیست و یک - که با ارتش این کشور در قرن گذشته شباهتی نداشته باشد.

مردی را که تعبیر روياً های مارتین لوتر کینگ، گاندی سیاه، میخوانند چنان از ارتش و نظامیگری و حمله و پیروزی و متحدین نیرومند و جنگ سرد و گرم حرف می زند که اگر متوجه تقویم نشویم، فکر میکنیم که در دوران زعامت ریگن به سر میبریم و صدای رونالد ریگن را میشنومیم.

کتاب " جرأت امید داشتن " اوباما در واقع جرأت امید داشتن خودش را برای رسیدن به قصر سفید نشان می دهد؛ نه نه جرأت برای استقرار صلح و ایجاد تعادل سیاسی - اقتصادی - فرهنگی در جهان و تلاش برای رفع مشکل اسرائیل و فلسطین، مشکل هند و پاکستان، مشکل کرد ها، مشکل افغانستان و پاکستان و حل ده ها مشکل دیگر در جهان.

انتظار تغيير با آمدن اوباما انتظار بيجا نيست، زيرا بالاخره تغييراتي - مثلاً رفتن اوباما به قصر سفيد بجای بوش؛ تغيير کابينه و ... صورت خواهد گرفت، ولي انتظار تغيير بنيادي درحيات مردم امريکا و انتظار تغيير کلي و اساسي درسياست جهاني اين کشور که اوباما منشأ آن باشد، انتظاري است از حد فزون. زيرا همان گونه که چندين بار آمد اوباما جزئی از یک کل به هم پيوسته است، که بقای آن در بحران و بحران آفرينيست و نه در حل بحران ها.